

**بازخوانی بخشی از سبک‌زندگی امام خمینی** <sup>(ره)</sup> به مناسبت فرا رسیدن سالروز رحلت ایشان

# یادِ رِخِ دلدار

**الیه توانا-** امروز، در تقویم انقلاب، سالروز یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است؛ سیزده خرداد ۴۲، مصادف با دهم محرم ۱۳۸۲؛ روزی که نقطه عطف و آغازِ گر دوره‌ای درخشان در تاریخ مبارزات مردم ایران است. در چنین روزی حضرت امام‌خمينی(ره)، بنیان‌گذار کبير انقلاب اسلامی، نطق تاریخی خود را که آغازی بر قیام پانزده خرداد بود، در مدرسه فیضیه قم ایراد کرد. امام راحل در سخنرانی سیزدهم خرداد، حکومت پهلوی را با خاندان بنی‌امیه و یزید مقایسه می‌کند و ضمن پاسخگویی به اتهامات و اهانت‌های شاه و هشدار دادن به او نسبت به همسویی‌اش با اسرائیل و صهیونیسم، فرجام رضاخان را یادآور می‌شود. امام تهدید می‌کند که در صورت ادامه مخالفت‌های شاه با اسلام و ملت، از مملکت بیرونش خواهد کرد. البته که رژیم این سخنرانی روشنگرانه را تاب نمی‌آورد و ساواک مأمور می‌شود تا امام خمینی(ره) را دستگیر کند. پانزدهم خرداد، خبر دستگیری امام به گوش مردم می‌رسد؛ مردم در اعتراض به دستگیری رهبر محبوبشان به خیابان‌ها می‌آیند و تانک و مسلسل و اسلحه، تظاهرات و اعتراضات مردمی را به خاک و خون می‌کشد. اما قیام مردمی پانزده خرداد به رهبری امام خمینی(ره)، سرآغازی می‌شود بر انقلابی که ۱۵ سال بعد به‌بار می‌نشیند. در پرورنده امروز زندگی سلام و در آستانه سالروز رحلت امام امت در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ و بعد از گذشت ۵۴ سال از روزهای سرنوشت‌ساز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به بازخوانی خاطراتِ دوستان، خویشان و نزدیکانِ امام دل‌ها می‌پردازیم. با ما همراه باشید.

✽ یادِ رخِ دلدار، عبارتی در یکی از رباعیات امام خمینی (ره) است.



کودکی

## ختم‌کننده هفت‌ساله قرآن

**راوی: آیت... سیدمرتضی پسندیده (برادر بزرگ امام خمینی(ره))**

روح... موسوی خمینی، اول مهرماه ۱۲۸۱ در شهر خمین به‌دنیا آمد. او آخرین فرزند خانواده‌ای هفت‌نفره بود. سیدمصطفی خمینی، پدر روح...، روحانی و مجتهد بنام خمین بود که پنج ماه بعد از تولد آخرین فرزندش در مسیر خمین به اراک مورد حمله قرار گرفت و به قتل رسید. بعد از پدر، سه زن در زندگی و تربیت روح... نقشی اساسی داشتند؛ مادرش (هاجر)، دایه‌اش (خاور) و عمه‌اش. روح... مادر و عمه را هم چند سال بعد در دوران نوجوانی، در پی موج اپیدمی آنفلوآنزا و وبا از دست داد. غلامعلی رجایی به‌نقل از آیتا... سیدمرتضی پسندیده، از دوران کودکی ایشان خاطره‌ای می‌نویسد: «امام در مکتب‌خانه آخوند ملا ابوالقاسم تحصیل می‌کردند. ملا ابوالقاسم پیرمردی بود که مکتب‌خانه‌اش نزدیک منزل ما بود. من هم پیش او درس خوانده‌بودم. هر یک از ما چیده‌ها در مکتب‌خانه روزی نیم‌جزء قرآن می‌خواندیم. هر وقت کسی قرآن را ختم می‌کرد و به آخر می‌رسید، رسم بود که به سایر بچه‌ها و به ملا ناهار بدهد. امام در زمان ختم قرآن، هفت سال بیشتر نداشت و بعد از آن هم برای فراگیری ادبیات و درس عربی نزد شیخ جعفر، پسر عموی مادر ما رفت.»

**منبع:** برداشت‌هایی از سیره امام خمینی (ره)، غلامعلی رجایی



درباره زنان

## مدافع حضور اجتماعی و سیاسیِ زنان

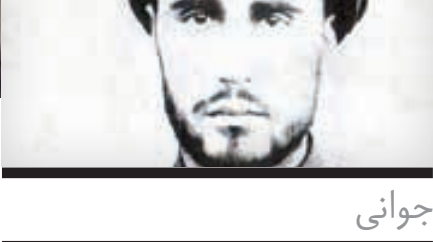
**راوی: مرضیه حدیدچی (مبارز انقلابی)**

در فرانسه که‌عده‌ای دانشجوی دختر‌وپسر از کشورهای مختلف آمده‌بودند تا امام را زیارت کنند، مرها جلو نشسته‌بودند و خانم‌ها پشت سرشان. وقتی امام می‌خواستند تشریف ببرند، خانم‌ها به ایشان گفتند آقایان جلو نشسته‌بودندو ما نتوانستیم سؤالاتمان را طرح کنیم. امام به اتاق عقبی رفتند و فرمودند: «من چند دقیقه اینجا می‌نشینم تا شماها بیایید و سؤالاتتان را طرح کنید». بعد خانم‌ها آمدند و سؤالاتشان را مطرح کردند. یکی از آن‌ها گفت می‌خواهد ادامه تحصیل بدهد، ولی بچه و شوهر دارد و آن‌ها مایل هستند که او بیشتر در خانه باشد. امام فرمودند: «این مسائل نمی‌تواند مانع از یکدیگر باشند. شما آن را به‌نحو احسن انجام دهید، ولی تحصیل هم کنید»... در ابتدای پیروزی انقلاب که امام در مدرسه رفاه بودند، در مورد ملاقات خانم‌ها وقتی به حضور ایشان عرض کردم، چون هر روز تعداد زیادی از خانم‌ها غش می‌کنند (به دلیل فشار زیاد جمعیت خواهران) اجازه بفرمایید دیدار خانم‌ها را تعطیل کنیم. با قاطعیت فرمودند: «فکر کردید اعلامیه من و شما شاه را بیرون کرد؟ خیر، همین‌ها شاه را بیرون کردند. بگذراید آزاد باشند...» [در جریان انتخابات مجلس اول هم تلاش‌های فراوانی انجام گرفت که زن‌ها از شرکت در انتخابات محروم بشوند. عده‌ای از نمایندگان مجلس، نامه‌ای خدمت امام نوشتندو تقاضا کردند که زن‌ها را از انتخابات و رفتن به مجلس نهد و منع کنند. امام پاسخ این نامه را در یک سخنرانی دادند و فرمودند: «داخلت در سیاست نه تنها وظیفه همه هست، وظیفه زن‌ها هم هست، زن‌ها هم باید در صحنه باشند.»

**منبع:** مجله زن روز، سوم اسفند ۱۳۶۹



جوانی



## بهره‌گیری از فرصت جوانی

**راوی: سید محمد جلالی همدانی**

«آقای سید محمد جلالی همدانی» نقل می‌کنند که: «من با حضرت امام از ایام جوانی ایشان هم‌حجره بودم. از همان موقع بسیار دقیق و مواظب بودند. وقتی کسی به حجره ما می‌آمد، اگر خدا نکرده غیبتی شروع می‌کرد، امام مخالفت می‌کردند که غیبت نکنند و اگر دفعه دوم ادامه می‌داد، باز تذکر می‌دادند که غیبت نکنید و اگر طرف ادامه می‌داد، حاج‌آقا روح... بلند می‌شدند و عبا را بر سرشان کشیده از حجره بیرون می‌رفتند که غیبت را نشنوند. هم‌چنین آقا میرزا محمدعلی دامغانی که از علمای معروف همدان بود و در دوران طاغوت در همدان نماز جمعه برگزار می‌کرد، برای من تعریف کرد که در یک سال حاج‌آقا روح... خمینی به همدان تشریف آورده‌بودند و دو سه شی میهمان من بودند. من به یاد دارم که بعد از خوردن شام، ایشان تا اذان صبح مطالعه می‌کردند. به حدی که یک بار به ایشان عرض کردم: «حاج‌آقا به این بدن مبارکتان دیگر گوستی نمانده از بس بی‌خوابی می‌کشید و مطالعه می‌کنید؛ یک قدری هم استراحت بفرمایید». فرمودند: «حالا جوان هستم و می‌توانم کار کنم. روزگاری خواهد آمد که دیگر توان کار نخواهم داشت و باید فعلا استفاده کنم».

**منبع:** امام به روایت دانشوران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



در ارتباط با مردم

## رهبر وقایع بزرگ و کوچک

**راوی: دکتر حداد عادل (استاد ادبیات فارسی و مترجم)**

«در فیضیه، جمعیت مثل دریای خروشان موج می‌زد. یک اتاقک فلزی ساخته‌بودند که امام(ره) در آنجا برای مردم صحبت می‌کردند. پشت آن اتاقک فضایی بود که اگر کسی می‌خواست خدمت امام برسد یا امام خودشان می‌خواستند قدری استراحت بکنند، در آنجا حضور می‌یافتند. من هم آنجا به خدمت امام رسیدم و فهرست اسامی نامزدهای مجلس خبرگان را به ایشان تقدیم کردم. نکته قابل توجهی که هنوز هم در یادم مانده، این است که در آن روزهای سخت و پرمشغله یک نفر دیگر هم به خدمت امام آمده بود. آن آقا کاسبی بود که در یکی از گاراژهای تهران دکان تعویض روغن داشت و مردی متدین، جوان و از مریدهای حضرت امام بود. او از یک مشکل جزئی و ساده در توزیع روغن ماشین، مثل گران شدن و کمبایی صحبت می‌کرد. امام هم با طمأنینه و آرامش گوش می‌کردند. بعد از اتمام سخنان آن شخص، امام فرمودند: شما بروید پیش آقای سید عبدالکریم و مشکلاتان را برای ایشان بگویید، ان‌شاء... حل می‌شود. من تعجب کردم که حضرت امام فقدر با صبر و حوصله در آن روزگار که کل کشور در تلاطم بود، به آن مسائل جزئی هم توجه می‌کردند.»

**منبع:** امام به روایت دانشوران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



خانه و خانواده

## مرد مهربان ومتواضعِ خانه

**راوی: همسر امام**

فاطمه طباطبایی (عروس امام خمینی (ره)) در کتاب خاطراتش از امام(ره) می‌نویسد: «خانم[ همسر امام] تعریف می‌کردند چون بچه‌هایشان شب‌ها خیلی گریه می‌کردند و تا صبح بیدار می‌ماندند، امام شب را تقسیم کرده‌بودند. یعنی دو ساعت خودشان از بچه‌ها نگهداری می‌کردند و خانم می‌خوابیدند و دو ساعت بعد خودشان می‌خوابیدند. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه‌ها اختصاص می‌دادند تا کمک خانم در تربیت بچه‌ها باشند. امام معمولاً تا وقتی که خانم سر سفره نمی‌آمدند، دست به غذا نمی‌زدند. گاهی که ما زودتر دست به غذا می‌پریدم، به طور صریح نمی‌گفتند چرا صبر نمی‌کنید، می‌گفتند: «خانم نیامدند؟» و چند بار ایشان را صدا می‌کردند. این رفتار احترام آمیز که با محبت همراه بود در ما هم اثر می‌گذاشت. در دوران بیماری هم یک‌روز خانم برای ملاقات امام به بیمارستان آمدند. آقا چون می‌دانستند که خانم کمر درد دارند، فرمودند: «خانم! اتاق شما پله دارد. نباید تا اینجا می‌آمدید، کم‌ترتان درد می‌گیرد». خانم گفتند: «من دوست دارم بیایم شما را ببینم». امام فرمودند: «بیبی ندارم من هم دوست دارم، ولی نگران حال شما هستم. شما کم‌تران درد می‌کند، نیایید». امام همان‌طور که خوابیده‌بودند، یک صندلی نشان دادند به خانم و فرمودند: بنشینید. احترامی که همیشه برای خانم قائل بودند، تا همان لحظات آخر هم برقرار بود.»

**منبع:** یک ساغر از هزار، فاطمه طباطبایی



ماجرای نامه به گورباچف

## پیامی برای بشریت

**راوی: مرضیه حدیدچی (مبارز انقلابی)**

مرضیه حدیدچی، یکی از اعضای هیئت اعزامی به شوروی در دی‌ماه سال ۱۳۶۷ بود که برای ابلاغ پیام امام خمینی(ره) به گورباچف، راهی مسکو شد. پیامی که رهبر شوروی را به اسلام دعوت می‌کرد و خبر از مرگ کمونیسم می‌داد. سایت «جماران» به‌نقل از دیباغ درباره ماجراهای روز ابلاغ پیام امام(ره) می‌نویسد: «برخی جاها [گورباچف] به شدت برافروخته می‌شد. یکی دو تا سوال نوشته بود که پس از اتمام نامه از آقای جوادی آملی [مسئول قرائت نامه] سوال کرد: امام ما را دعوت به اسلام کرده، آیا ما هم می‌توانیم امام را به کمونیسم دعوت کنیم؟ آیتا... جوادی آملی فرمودند شما فرض را این‌چو نگذارید که امام شخص شما را مورد خطاب قرار داده، حضرت امام مسئله‌اش مسئله امت‌ها و ملت‌هاست که سال‌هاست تحت سیطره کمونیسم هستند و جرات ندارند صدایشان را بلند کنند. گورباچف گفت امام در جایی در مورد افرادی که تحت ظلم هستند صحبت کرده‌اند؛ آیا این دخالت در مسائل حکومت‌ها نیست؟ که آقای جوادی آملی هم پاسخ دادند: مسئله دخالت در آب و خاک نیست. انسان‌ها مال کسی نیستند که کسی دخالت کند، انسان‌ها وای این حرف‌ها هستند و امام در رابطه با انسان و انسانیت سخن می‌گویند. حضرت امام دانشمندان و فلاسفه شما را دعوت فرمودند که به قم بیایند و بنشینند و هم‌این که اگر حق و حقوقشان مقدار انسان‌ها را بشناسند و هم این‌که اگر حق و حقوقشان را گرفته‌اند به آن‌ها باز پس بدهند. گورباچف به این موضوع علاوه بر آن که نتوانست جواب بدهد، چهره‌اش هم سرخ شد و دیگر سوال بعدی‌اش را نپرسید.»

**منبع:** سایت جماران



پانزده خرداد و دستگیری

## آرام با یاد خدا

**راوی: ابوالفضل توکلی‌بینا (یار قدیم امام (ره)‌وا از شاهدان عینی ۱۵ خرداد)**

«در یکی از دیدارهایی که در منزل حضرت امام(ره) بعد از آزادی ایشان داشتم، ایشان ماجرای دستگیری خودشان را برای ما تعریف کردند. می‌گفتند: «آن‌ها از من وحشت داشتند. فولکس واگن‌ی را به‌صورت خاموش آوردند داخل کوچه. کماندو و غیر کماندو و افسرهای گارد همه جمع بودند. وقتی می‌آیند داخل کوچه از دیوار بالایی‌روندو وارد خانه می‌شوند». از اینجا به بعد را بنده به نقل از کسانی که نزدیک به ماجرای آن شب بودند این‌گونه شنیدم که: امام را توی فولکس واگن می‌گذارند و بی آن که کسی بفهمد ماشین را بدون این‌که روشن کنند هل می‌دهند که سر و صدا نکند و ایشان را می‌آوردند جلوی بیمارستان فاطمی و داخل ماشین دیگری قرار می‌دهند و به‌سرعت حرکت می‌کنند. امام نماز صبحشان را خوانده‌بودند. در همان دیدار خودشان فرمودند: «من دیدم این‌ها وحشت زده هستند. گفتیم من نماز صبح نخوانده‌نگ دارید تا وضو بگیرم. این‌ها می‌ترسیدند. من به آن‌ها دلداری دادم و گفتم در این بیابان کسی نیست که شما وحشت داشته‌باشید». سرانجام موافقت می‌کنند. خودرو را نگه می‌دارند. ایشان هم با خاک زمین همان‌طور که در ماشین نشسته‌بودند، تیمم می‌کنند. مأمورین هم به‌سرعت به طرف تهران حرکت می‌کنند. امام در خودرو نماز صبح را می‌خوانند و هنوز ساعت پنج صبح نشده، وی را به باشگاه افسران می‌برند. حضرت امام آن روز را در آنجا گذرانده‌بودند. در غروب روز ۱۵ خرداد ایشان را به پادگان قصر منتقل می‌کنند و تا تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۴۲ در این زندان به سر می‌برند.»

**منبع:** دیدار در نوفل‌لوشاتو، فرامرز شجاع حسینی



دفاع مقدس

## گذشتن از خود

**راوی: فاطمه طباطبایی**

در ایام جنگ تحمیلی که شهرها بمباران می‌شد، روزی آقای انصاری آمدند و به امام گفتند: «نامه‌ای آمده و ما از طریق اطلاعات خبر موقتی داریم که امشب جماران بمباران می‌شود. خواهش ما این است که امشب جایتان را عوض کنید!». امام با لب‌خندی به او گفتند: «یعنی چه؟ شما چرا این حرف را می‌زنید؟» آقای انصاری خیلی ناراحت شدند و گفتند: «آقا! به حق تارتان رهراس) این کار را نکنید. آخر یک ضربه به این اتاق بخورد روی هم می‌ریزد» [...] امام با لب‌خندی گفتند: «این حرف‌ها چیه؟ اگر قرار باشد بمباران شود من در همین صندلی و در همین اتاقم هستم. مگر همه در پناهگاه هستند؟» گفت: «آقا! همه غیر از شما هستند. همه مردم که خانه‌شان هدف دشمن نیست». گفتند: «چه فرقی می‌کند؟ پاسداری که سر کوچه ما ایستاده که در پناهگاه نیست، من به پناهگاه بروم؟» من از این اتاقم بیرون نمی‌روم. شماها بروید خودتان را حفظ کنید». من به‌خاطر این‌که باز یک حربه دیگری به کار برده‌باشم، گفتم: «اگر شما نروید ما هم نمی‌رویم، پس به خاطر ما هم که شده، به پناهگاه بروید. گفتند: «شما وظیفه دارید خودتان را حفظ کنید؛ ولی من وظیفه خودم نمی‌دانم که از اتاق بیایم بیرون» و از اتاقشان هم بیرون نیامدند. فردای آن روز که من آن نامه را دیدم، مشاهده کردم امام یک غزل عرفانی پشت آن نامه نوشته‌اند. فکر کردم ما کجا بیم در این بحر تفکر و امام کجا؟!»

**منبع:** یک ساغر از هزار، فاطمه طباطبایی

ZENDEGI - SALAM  
**ضمیمه روزانه روزنامه خراسان**  
شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۹۶  
۸ مردشان ۱۴۳۸ • ۳ ژوئن ۲۰۱۷  
**۷۷۴**



تبعید

## هدیه‌ای برای فرانسوی‌ها

**راوی: ابوالفضل توکلی‌بینا**

«در فرانسه هم حضرت امام همان زندگی ساده‌ای را که از ابتدای طلبگی در قم داشتند، ادامه دادند. ابتدا که هوا مناسب بود زیر همان درخت سیب، نماز ظهر و عصر و مغرب را می‌خواندند و بعد از نماز مغرب هم برنامه سخنرانی داشتند. صبح برای نماز جماعت شرایط مهیا نبود. در کشورهای اروپایی وضعیت فرق می‌کند. بنابراین صبح نماز به صورت فرادا خوانده می‌شد. امام هم مقید بودند و کسی را بدون اجازه بیدار نمی‌کردند. [...] ما به لحاظ شئون اسلامی سعی مان بر این بود که خلاف قوانین دولت فرانسه عمل نکنیم. [...] از زمانی که من و شهید عراقی در نوفل لوشاتو بودیم شکایتی از ناحیه همسایه‌ها نشد، اما امام که خود معلم اخلاق بودند بارها از این‌که در این روستا [نوفل لوشاتو] آسایش مردم به هم خورده‌بود عذرخواهی داشتند. ضمن این‌که این روستای سرسبز، ظرفیت این همه ایاب و ذهاب و جمعیت خبرنگاران و شخصیت‌های جهانی را نداشت. آنچه مسلم است، اگر چه آسایش آن‌ها تا حدودی به‌هم خورده‌بود ولی رونقی هم برایشان ایجاد شد. شهید مهدی عراقی می‌گفت: روزهایی که امام نوفل لوشاتو را ترک می‌کردند برای اهالی آن روستا هدیه فرستادند و از این‌که برای اهالی مزاحمتی ایجاد شده، عذر خواهی می‌کردند.»

**منبع:** دیدار در نوفل لوشاتو، فرامرز شجاع حسینی



آخرین روزها

## خلوت با خدا

**راوی: دکتر حسن عارفی (پزشک معالج امام خمینی)**

«... به یقین می‌دانست که در واقع مراحل آخر زندگی را طی می‌کند. در این مراحل دیگر با خودش و خدای خودش بود. بمعباری آنقدر وسیع پیشرفت کرده‌بود که تمام تاروپود وجود ایشان را سلول‌های سرطانی گرفته‌بود، ریه را گرفته‌بود، کبد را گرفته‌بود و جاهای مختلف را گرفته‌بود؛ و ایشان در بستر که خوابیده‌بود اغلب در یک حالت بی‌حالی [بود] که در دست نمی‌توانست جواب بدهد و تن صدا پایین آمده‌بود؛ [اما] وقتی که حس می‌کرد نزدیک ظهر است دائماً به ما تذکر می‌داد که بگویید وقت نماز ظهر شده؟ یا وقت نماز مغرب شده؟ و وقتی که به نماز می‌رسید ایشان با تن صدای خوب نماز می‌خواند و هوشیاری کامل داشت. وقتی نماز تمام می‌شد ایشان دوباره می‌رفت به حالت خودش و ما همه حس می‌کردیم با خدای خودش خلوت کرده‌است. ساعت‌های آخر عمر دائماً سوره حمد را می‌خواند. دائم و متصل می‌خواند البته با صدای بسیار ضعیف. [...] بعداً که ایشان در آن مراحل بد و خیلی ناجور قرار گرفت و دیگر تن صدا خیلی پایین و فشار بسیار پایین آمده‌بود و روی ۴۰ میلی‌متر جیوه بود و اصلاً قدرت تنفس و قدرت صحبت و توان از ایشان گرفته شده‌بود، ناگهان مرا به اسم صدا کرد. ایشان ذکر کرد که «وضو گرفتن قبل از وقت...»، تا این جمله را گفت من متوجه شدم یک مسئله فقهی را دارد مطرح می‌کند. آقای آشتیانی نزدیک بود صدا کردم و حاج احمد آقا نزدیک بود ایشان را هم صدا کردم گفتم تشریف بیآورید امام یک مسئله فقهی را می‌گوید و در حد من نیست.»

**منبع:** مجله حضور، شماره ۸